

# فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۲، ش ۳ (پیاپی ۲۷)، پاییز ۱۴۰۰

صص: ۵۵-۶۹

شاپا: ۲۲۵۱-۸۴۵۷

## رمز و اسطوره آینه در شعر سنایی

دکتر مهناز بازگیر

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

### چکیده

یکی از ویژگی‌های شعر سنایی بهره‌برداری از عناصر اسطوره‌ای و رمزی است که به واسطه آن در یافته‌های شهودی را بیان می‌کند و از آنها به عنوان ابزار انتقال معانی عرفانی بهره می‌گیرد، این عناصر بی‌شمار بوده و دارای ویژگی‌های خاص هستند از میان آن عناصر اسطوره‌ای و رمزی در این مقاله به آینه اشاره می‌شود. سنایی با بهره‌گیری از واژه آینه زیباترین مضمون‌های عرفانی را به بیان می‌آورد و در اکثر اشعار بر آینه بودن دل، صفا و یکرنگی و تهذیب آن تأکید می‌کند و در بعدی عالی‌تر، عالم را آینه حضرت حق، و خداوند را در آینه جهان متجلی می‌بیند و بدین ترتیب نکات تعلیمی ابعاد شعر خویش را در ضمیر خواننده رقم می‌زند. نگارنده در شرح این سیر تطور ایماژهای آینه را مورد بررسی قرار می‌دهد و در ادامه به حکمت‌ها و ظرایف عرفانی آن اشاره می‌رود و در نهایت ویژگیهای اسطوره‌ای و نکته‌های رمزین واری می‌شود.

واژگان کلیدی: آینه، رمز، اسطوره، عرفان و سنایی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۲۵

Email: m\_bazgir@azad.ac.ir

## ۱- مقدمه

زبان شعر عاشقانه و مقدس فارسی، زبانی است که عرفا و حکمای الهی برای بیان تجربه‌ی ذوقی خود از قرن پنجم به بعد به تدریج پدید آوردند، ساحت این تجربه‌ی ذوقی مرتبه‌ای بود و رای عالم ملک، معانی‌ای که عارف حکیم می‌خواست بیان کند، معانی بود که زبان طبیعی ظرفیت بیان آنها را نداشت، تجربه‌ای دینی که در زبان طبیعی وجود داشت، همان واژه‌هایی بود که یک معنی را بیش بر نمی‌تافتند و این معنی مقصود حکمای ذوقی را بر نمی‌آورد، معانی آنها چیزی بود که این حکما در تجربه‌ی خود از آن گذشته بودند، آنها می‌خواستند همین تجربه و تعالی را بیان کنند، به عبارت دیگر معانی عالم شهود را در زبان طبیعی بیان کنند زیرا در تجربیات خود از عالم ملک فراتر رفته بودند، پس آنها همان واژه‌ها را با معانی جدید خلق کردند، معانی‌ای و رای معانی معمولی و دینی و زبان طبیعی، زیرا همیشه یک دسته واژه بودند که معانی آنها از لحاظ ارزشی در این دایره جای می‌گرفت. مثل آینه که از زبان طبیعی وارد زبان عاشقانه و مقدس عرفا و حکمای ذوقی شد و یک تحول معنایی مطابق با بیان جدید از تجربه‌ی ذوقی پدید آورد، عرفا به این واژه‌ها زندگی دادند و آن را معادل با پدیده‌های زنده قرار دادند.

|                          |                         |
|--------------------------|-------------------------|
| گر آینه‌ای بدی به دست    | چشم تو ترا به چشم کردی  |
| نیک است که آینه نداری    | تا هست شفات نیست دردی   |
| (سنایی، ۱۳۶۲: ۶۲۷)       |                         |
| مردمِ تَر ز محنت آرد رنگ | آینه تر شود بگیرد زنگ   |
|                          | (سنایی، ۱۳۶۰: ۲۲۹)      |
| چه نگری خویشتن در آینه   | که آینه در حد نظاره تست |
|                          | (سنایی، ۱۳۶۲: ۸۱۰)      |

## پیشینه تحقیق

عرفا توجه ویژه‌ای به آینه داشته‌اند و اغلب آنها از نماد آینه برای تبیین اندیشه‌های عرفانی خود استفاده کرده‌اند از جمله: (حلاج ۱۳۸۶: ۱۰۵؛ قشیری ۱۳۷۴: ۱۴۷؛ بقلی شیرازی ۱۳۷۴: ۹۰؛ سهروردی ۱۳۷۵: ۳۳ و...)

## پرسش‌های تحقیق

اما سنایی نگرشی خاص دارد، هدف از نگارش این مقاله بیان اندیشه‌ی سنایی در مورد آینه با توجه به ویژگی‌های رمزی و اسطوره‌ای است با محوریت این پرسش که: ۱- از دید سنایی آینه چه ویژگی‌هایی دارد؟ ۲- هدف سنایی از بهره‌گیری رمزهای آینه چیست؟

نگارنده ضمن آوردن شواهد شعری سنایی به تحلیل و تفسیر نکات ظریف عرفانی و اسطوره‌ای و رمزی کلام وی می‌پردازد.

## ۲- بحث و بررسی

### آینه

اساسی‌ترین ویژگی آینه نشان دادن است، آینه همه چیز و همه کس را نشان می‌دهد جز خود را، نظیر چشمان انسان که همه چیز را می‌نگرد، الا خود را و عقل که همه چیز را در حوضه‌درک خویش می‌آورد، اما تنها به واسطه کیفیات و آثارش شناخته می‌شود. آینه با رویارویی است که معنا پیدا می‌کند آینه و آن که روی در آینه دارد. پس برای دیدن در آینه رویارویی شرط است و چون هر دو در یک‌دیگر نگرند به همدیگر معنا می‌دهند، در حقیقت آدمی و آینه دوگانه‌ای می‌شوند که با رویارویی با یکدیگر تحقق و معنی می‌یابند. بدین نحو با رمز آینه نهایت حد شباهت یافتن مطرح است و جلا یافتن، تصویر آینه قرینه‌ی شی و منظره است، تصویر قرینه، نیمه‌ی زیبایی هر شیء است، حتی زشت‌ترین تصویر اگر بتوان گفت که وجود دارد. فی نفسه آینه نه صورت کس را زشت می‌کند، نه زیبا، هرچه هستی در آینه همانی. تصویر در هر آینه‌ای که می‌افتد با حفظ اصالت وابسته به صاحب تصویر به شکل و ویژگی آن آینه در می‌آید، در آینه‌ی کوچک و مقعر و محدب و زنگار گرفته و روشن یا در آب صافی و کدر یا راکد و موج. در رمز همیشه اشیای فروتر و محسوس رمز معانی و حقایق و اشیای برتر قرار می‌گیرند، زیرا رمز متضمن مضمونی ناخودآگاه است که خواننده تنها می‌تواند آن را حدس بزند چرا که طبیعت آن هنوز ناشناخته است، اما به لحاظ پیوند ماهوی که با بینش و تجربه عرفانی و دینی دارد، دقیق‌ترین و مناسب‌ترین زبان برای تجارب روحانی و حقایق عرفانی است.

خلق را ذات چون نماید او      در کدام آینه درآید او  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۶)

با تو چون رخ در آینه مصقول      نز ره اتحاد و روی حلول  
چون برون از کجا و کی بود او      گوشه خاطر تو کی شود او  
(همان: ۱۸۲)

پیش آن کس به دل شکی بود      صورت و آینه یکی نبود  
گرچه در آینه به شکل بوی      آنک در آینه بود نه توی  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸)

سنایی بر آن است که تصویر در آینه منظره است و منظره نیست و دریافت انسان

خدا است و خدا نیست، بنابراین آن چه از خدا در دل حاصل آید خدا است و خدا نیست مثل نور خورشید که جدا از خورشید هست و جدا نیست و صورت آدمی در آینه هم آدمی است و هم نیست. تا به فهم معبود ازلی نزدیک می‌شوی از علو درجه از فهم می‌گریزد، حق در آینه و خاطر دیده نمی‌شود. زیرا پشت آینه را نمی‌توان دید. مگر از طریق انعکاس درونی خود، معه‌ذا بی‌آنکه بتوانیم آینه را ببینیم انعکاس او را به تمامه می‌بینیم، پس چون در آینه می‌نگریم انعکاسی از خود را به جای حق اشتباه می‌گیریم زیرا به پشت آینه بی‌توجهیم. «بدان زمانی که تو بر خود در آینه می‌نگری، بر آینه می‌نگری و خود را می‌یابی که تو خود نیستی. چیزی به غیر از صورت خود نیز در آینه حق نمی‌بینی، دیدن حق فی‌نفسه غیرممکن است اگرچه می‌داند که او فقط خود را در آن می‌بیند، در آینه و پشت آینه چیزی نیست مگر صورت خود، حال آنکه خود آینه را نتوان دید. به همین قیاس آینه بهترین و دقیق‌ترین سبب برای رؤیت تجلی و ظهور فی‌نفسه اوست.» (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۵۰)

خداوندی که صورتها را می‌آفریند و صورتی ندارد و فراچنگ نمی‌آید و آینه تنها محل ظهور صورتها و ظهور و افشاء است. تا تشبیه‌اش می‌کنی باید به تنزیه روی آوری. چراکه حضرتش غیرقابل قیاس و نامحدود و نامکرر است و بهتر آنکه بگویی (لایوصف و لا یدرک) وصال برای آنکه در آینه می‌نگرد، دیدار است، اما وصال آینه محال است، هرکس که در آینه نگه کند، صورت خود را می‌بیند اما آینه را صورتی نیست. سنایی بر آن است که بیننده در مشاهده واقعت دیدش را به تصاویر محسوس و محدود نکند، زیرا تصاویر محسوس در آینه چون حجابهایی هستند که حقیقت الهی را می‌پوشانند. البته هرکس این حقیقت یا واقعت امر الهی را به قدر بضاعت و استعدادش در لوح ضمیر یا سرضمیر خویش می‌نگرد. پس آنچه که مری و مشهود است آینه است، باید تصویری دیگر که علی‌العموم نامریی است، پشت جهان‌های بی‌شماری را که آینه منعکس می‌کند به خدای دو عالم بازگرداند.

|                                |                                   |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| زین رشک همی آینه در دست نگیریم | زیرا که در آینه هم از ما شبه ماست |
| ای زمستان از تو عید و آدینه    | وی زمین از رخ تو آینه             |

(سنایی، ۱۳۶۲: ۷۷)

|                       |                            |
|-----------------------|----------------------------|
| از صفت صورت معاینه‌ای | زانکه هم رویی و هم آینه‌ای |
|-----------------------|----------------------------|

(سنایی، ۱۳۷۴: ۳۴۶)

حضرت حق شئون خود را در آینه‌ی کاینات ظاهر می‌گرداند بی‌آنکه خود دچار تغییر

و تحول باشد. این رمز از لحاظ اندیشه شناسی عرفان سنایی اهمیت بسیار دارد در نگرش سنایی نظام عالم، آینه تجلی‌ها و ظهورات حضرت حق است. عوام هر پدیده‌ای از پدیده‌های جهان هستی را به دیده استقلال و حقیقت می‌نگرند، حال آنکه در نگرش سنایی جهان هستی استقلال وجودی ندارد و مظهر و مجلای حق تعالی است. یا «حضور غیب در شهادت یا قدیم در حادث یا نامریی و نامحسوس در مریی و محسوس». (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۶۰)

تجلی خداوند در کاینات و وجود بخشیدن به آنان از کمال غنای اوست. غنایی که گنج فیاض بی‌تغییری است، آفاق و انفس پذیرای شأن خداوند هستند و خدا در یک آن یعنی در هر آن یک تجلی دارد و آن نقطه‌ای است که ازلیت و ابدیت در آن به هم می‌رسند، چرا که کوچکترین واحد زمان است. با این ویژگی همه نقشها از اوست و چون آینه در بند هیچ نقشی نیست، همه نقشها را می‌نمایاند، همه هستی‌ها سایه‌ها و تصاویری هستند که از او بازتابیده‌اند. در اندیشه سنایی، آینه ابزار معرفت حق می‌شود. زیرا عالم را در آن جلوه‌گر می‌بیند که پرتوی از حق در آن می‌افتد و سبب می‌شود، چیزی را که مستقیماً نمی‌توان دید غیرمستقیم ببیند. به همین جهت آینه معنای رمزی می‌یابد و عالم خلق و صنع، آینه دار جمال حق می‌شود و طالب مشتاق با مشاهده امر به مؤثر پی می‌برد. پس به چشم سر باید در آینه نگریست تا سطح صیقلی از شیشه صاف یا فلز، ورود تصویر در آینه رمزی از ورود در عوالم مختلف و رمز طی مراتب عالم است و آینه رمز ارتباط بین وجود و ماهیت است، زیرا آنچه در همه مراتب حاضر است و همیشه حضور دارد. اصل وجود است با جلوه‌های متفاوت یعنی ماهیت.

|                                         |                                       |
|-----------------------------------------|---------------------------------------|
| روی اونه در صفا و روشنی چون آینه است    | باز روی من ز آب دیدگان باشد بحار      |
| حسن و خلق و لطف و ملح آمد اصول جوهرش    | باز اصول جوهر ما باد و خاک و آب و نار |
| من بد و چون بنگرم یا او به من چون بنگرد | من همی او گردم و او من به روزی چندبار |

(سنایی، ۱۳۶۲: ۲۴۷)

عاشق و معشوق در آینه به غایتی ظریف دایره‌ای از بود و شناخت ترسیم می‌کنند. آینه محب و محبوب را رویاروی قرار می‌دهد، در آن صورت، آینه یک تصویر از عاشق و معشوق نشان می‌دهد. عاشق با درک زیبایی معشوق، چون او می‌شود و رابطه‌ی اتحاد عاشق و معشوق به واسطه آینه عشق صورت می‌گیرد. این جا رمز انتقال در آینه صورت می‌گیرد و تصویر معشوق صفات ذات عاشق می‌شود. و این امر بی‌دوام تکرار می‌شود و عاشق به

واسطه‌ی درک زیبایی معشوق در خود تعالی می‌یابد و خود را با معشوق یکی می‌بیند. اما اینجا از دید سنایی عشق است که معرفت بخشی میکند و معرفت به وجوه معشوق و وجوه زیبای وی عشق آفرین می‌شود. تصویر در آینه به واقع از آن صاحب تصویری است که با آینه روبه روست تصویر در آینه وجهی دیگر از صاحب تصویر، یعنی همان قرینه و مجازی از صاحب تصویر است از این رو دیدن تصویر در آینه دیدن خود است در دیگری، در حقیقت آدمی میل خود را و شوق خود را به جنبه‌ای از دیدن خود در دیگری نشان می‌دهد و آن صورت عین اوست و نه غیر او.

حق آینه‌ی عشق است هرکس خود را در آینه می‌بیند «عجب آینه‌ایست، هم عاشق را و هم معشوق را، هم در خود دیدن و هم در معشوق دیدن، و هم در اغیار دیدن.» (غزالی، ۱۳۵۹: ۵۴)

آینه‌ی عشق در کلام سنایی رمز علی الاطلاق است «زیرا اگر محب خود را به عین خود در آینه‌ی محبوب می‌نگرد و دیده، دیده‌ی اوست از این روست که گاهی آینه‌ی هم می‌شوند، گاه این آینه اوست، گاه او آینه‌ی این و ذات عشق از روی معشوقی، آینه‌ی عاشقی است تا در وی ذات خود را ببیند و از روی عاشقی، آینه‌ی معشوقی تا در او اسماء و صفات خود ببیند و هم چنانکه عاشق مرات حسن معشوق است، معشوق نیز آینه‌ی عاشق است، پس مفهوم آینه صورتی از مفهوم شاهد است و شاهد خداوند، شاهدی که حق آفریده، چون با حق متحد شده اینجا توحید باطنی تحقق می‌پذیرد، در آغاز شاهد مظهر تجلی حق است و در پایان مجنون آینه‌ی حق، یعنی شاهدی که خداوند با مشاهده‌ی او به مشاهده‌ی خود پرداخته است، بدینگونه عشق مجنون به اعتقاد صوفیه نمایشگر منتهی درجه‌ی تجلی است چون اگر معشوق آینه‌ی عاشق است متقابلاً معشوق نیز حسن خود را تنها در دیده و نگاه عاشق که شاهد و ناظر اوست می‌تواند دید.» (ستاری، ۱۳۸۹: ۱۳۹)

گرت باید که بر دهد دیدار      آینه کژمدار روشن دار  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۹)

روی آینه را که نبود زنگ      زنگ نپذیرد و نگیرد رنگ  
دل صادق بسان آینه ایست      رازها پیش او معاینه ایست  
(همان: ۲۴۲)

از پی زنگ آینه‌ی دل حر      لاست ناخن‌بتر ای هستی بر  
(همان: ۱۱۰)

ملک عالم برش معاینه شد      دل او بر مثال آینه شد  
(همان: ۶۱۰)

صورت خود در آینه دل خویش      بتوان دید از آن که در گل خویش  
(همان: ۶۹)

سوی حق شاه را نفس و نفس      آینه دل زدودن آید و بس  
آینه دل ز زنگ کفر و نفاق      نشود روشن از خلاف و شقاق  
صیقل آینه یقین شماست      چیست محض صفاء دین شماست  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۹۴)

آینه دل است و دل رمز خداست، پس باید آینه را رها کرد و به دل توجه کرد و از دل هم رها شد و به صاحب دل رسید، آنچه مدنظر سنایی است، زنگار بستن بر دل است که رمزی از کهنگی و بدحالی و گران جانی است که به تدریج ویژگی انعکاس را از آن می‌گیرد. پس باید آینه دل را جلا و صفایی بخشید، صفا و پاکی بازدودن غبار ناپاکی‌هاست که آن هم با درد و رنج و مشقت همراه است، چرا که باید خواستها و امیال خود را از دل پاک کرد و پاکی با رنج از خود گذشتن توأم است شاید این بدان معناست که: «روح تنها در صورت پذیرش رنج و ارتباط‌های انسانی می‌تواند همان آینه شود و قدرت‌های الهی در آن بازتاب یابد.» (یونگ، ۱۳۸۳: ۳۰۸)

در آینه تصویر می‌افتد و در دل معنا قرار می‌گیرد. دل آدمی قابلیت آینگی دارد و تنها در دل آدمیانست که خدا به کمال ظهور می‌یابد و شکوه و جمال حق دلی است که رام است و در جمال حق فانی می‌کند و از صیقل و پالایش مکرر بی‌نیاز می‌کند و از رنج نیز می‌رهد. آینه برای آنکه بنمایاند می‌باید به صافی رسیده باشد، روال بر آوردن آهن از سنگ و ساختن و پرداختن آن، سر به سر آیتی است از برای گذشتن از آلودگی‌های جسمانی که دل را صاف چون آینه کند.

حالت تعلیق در میان بودن یا نبودن چنان سرگشتگی‌ای را برای انسان تحمیل می‌کند که چاره‌ای جز فرود نوستالژیک در گستره معنویت کهنسال را ندارد. نگاه سنایی به تاریخ عظیم اسطوره و رمز و تمدن عرفانی سرشار از مبادی معنوی در گونه‌های مختلف بوده است. وی بر آن است که معنویت شرایط زیستی انسان را در زمانها و مکانهای مختلف در یک نظام فرامعرفتی اعتبار بخشیده است، بدین ترتیب می‌توان معنویت را به معنای بازگشت حسرت بار به آنچه انسان از دست داده و تمنای دستیابی به آن را همواره در باورهای خود دارد، تعبیر کرد. زدودن زنگار آینه دل یک تجدید حیات واقعی است و برای

آن نوع انسانی روی می‌دهد که هنوز ندای امر قدسی در گوش وی طنین انداز است و در قلب این ندا، تجدید حیات دل، تجدیدبنای حقیقت و توان بخشی انسان قرار گرفته، که در پرتو آن حقیقت که در مرکز وجود جای دارد، محقق می‌گردد.

آینه برگیر و بنگر گر تماشا بایدت در میان روی نرگس بوستان افروز را  
(سنایی، ۱۳۶۲: ۷۹۳)

همه زشتان آینه دشمن همه خفاش چشمه روشن  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۲۹۰)

زیبارویان از تماشای جمال خود شادند از این رو با آینه دمسازند و همواره روی در آینه دارند چرا که هرکس خود یا جنبه‌هایی از خود را در هر کجا که بیابد (آینه) با آن دمساز می‌شود. به تعبیری آینه تسلیم محض صاحب جمال است، هرکس به هر دلیلی درک از زیبایی و زیبا بودن را از کف داده باشد، آینه او را زشت می‌نمایاند، آینه به یک تعبیر میزان هم هست، خود دیدن با مؤاخذه و بازبینی خود ارتباط دارد. آینه با سنجش و حساب قرابت دارد. در معنایی فراتر آینه بودن حق بر بندگان معنای میزان بودن حق بر آدمیان است. هرکس در آینه‌ی حق تعالی بنگرد که عین حقیقت است خود و احوال و سیمای برون و درون خود را مشاهده می‌کند، آینه گویاترین رمز تقابل خاک و افلاک است بدین معنا که هریک از دو صورت روبرو، حق و خلق در حکم آینه‌ایست برای دیگری.

از باطن تو آینه ظاهر شده برداشته ز پیش تو لحم و عظام تو  
(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۶۷)

ای گشته ز تابش صفای تو آیینۀ روی ما قفای تو  
(همان: ۵۷۰)

گشته از نور و صفوت قدمش سایه پشت آیینۀ شکتمش  
(سنایی، ۱۳۶۰: ۲۲۰)

مرد عارف آینه تمام نمای حقیقت است و حقیقت هرکس و هرچیزی آن چنان که هست در وی ظهور می‌کند، پیر عارف با تهذیب و ریاضت وجود را از بغض و زنگار و اغراض پاک کرده و بدون حب و بغض، زشتی و زیبایی را در خود می‌نمایاند و حقیقت را فاش می‌کند. پیر کامل واصل در حق است پس هرچه بنماید تصویر خداست که در آینه او افتاده، چرا که پیر از خود هیچ تصویری ندارد. «هیچ دانی ارادت چه بود؟ خدا را در آینه جان پیر دیدن.» (عین القضا، ۱۳۶۲: ۲۶۹)



رمزها و نمادهای به کار رفته در مورد آینه در آثار سنایی، مانند نمادهایی است که در رویا به سراغ انسان می‌آید. به عبارتی روان بشریت تأثیرپذیر از ناخودآگاه فراموش شده‌ای است که از آن ناآگاه است، این نمادها، نشانی از ناخودآگاه فراموش شده جمعی بشریت‌اند که اراده یادآوری خاطرات ازلی انسان را دارند. «نماد آن لایه‌هایی از واقعیت را فرا روی ما می‌گشاید که در غیر این صورت بر روی ما مسدود می‌ماند و نه تنها واقعیت برون از ما را نمایان می‌سازد، بلکه ابعادی از خود ما را نیز مکشوف می‌سازد که در غیر اینصورت نهان باقی می‌ماند.» (استیور، ۱۳۸۰: ۱۷۷)

آینه رمزیست که مبین هم‌خوانی و همدلی و همدمی است و رمزگذار از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر را ممکن می‌سازد. رمز آینه رمز است، رمز هم زبان، همدمی و همدلی است و ناقل پیامی مینوی است. و اگر رمز زبان کودکی انسان و دوران طفولیت بشر باشد، برداشتها از رمز نیز تابع شخصیت و ذهنیت و روحیات مخاطب است، در اشعار سنایی اثرات رویا و طفولیت بشری او را می‌یابیم که ناخودآگاهش را با چهره‌ای آراسته به ما می‌نمایاند، گام بعدی سنایی را در مبادی معنوی می‌توان در میان اسطوره‌ها جست، نقشی که حیات دینی اقوام در پیدایش تاریخ و دگرگونی‌های آن دارد، غالباً از طرح اسطوره آغاز می‌شود. اسطوره که به زمان ذهنی تعلق دارد و به دنیای ماورای زمان پیوند می‌دهد، اسطوره‌هایی که از برپایی مراسم و آداب آیینی - سنتی شکل گرفته‌اند. عنصرهای عینی و ذهنی را به هم می‌آمیزند. و بدین ترتیب زمان واقع عینیت خود را از دست داده و با دگردیسی زمان ذهنی روبه‌رو می‌شود. الهه به صورت انسان در می‌آید و انسان قدرت‌های عینی‌ای را که اسطوره به حوادث مینوی متافیزیکی منسوب می‌دارد از خود نشان می‌دهد. سعی در برگزاری باورهای شهودی و مینوی انسان را با جابه‌جایی معرفتی مواجه می‌سازد. آیین‌های گنوسی، ستایش خدایان و ایده‌های رازآمیز بنیان‌های معرفتی و آموزه‌های معنوی پس از گذار از دریای اسطوره‌های معطوف به طبیعت فرا طبیعت می‌شود. تبلور آموزه‌های معنوی فوق را می‌توان در ادیان سنتی با نمودهای متفارق دریافت نمود. با شکل‌گیری ادیان، چه ادیان معطوف به طبیعت و چه ادیان یکتاپرستی هرکدام در گستره‌ی دانایی خودتأملات معنوی را به گونه‌های متفاوت پرورش داده‌اند. ایران باستان را که رستنگاه دین زرتشت است، می‌توان مبنای معنویت مادی و زرتشتی دانست یکی از مقولات معنوی این دین آینه است آینه یا آبگینه به سه معنی به کار رفته است «۱- به معنی شکل کلی (عرض و وجود) هرکسی است که هویت او را می‌سازد و او را از دیگری متمایز می‌سازد. انسان از تن و جان و روان و آینه و فروهر تشکیل شده است. از آنجا که انسان سرشتی خورشیدی دارد آینه او درخورشید پایه است و پس از مرگ نیز آینه او

به همانجا باز می‌گردد. پس از مرگ برای آمارسدوس (یک دوره سه روزه پس از مرگ) نریوسنگ (فرشته) بیاید، جان، بو، فروهر و روان را دوباره یکی سازد و چهره و آینه را بیاراید.» (بهار، ۱۳۹۰: ۱۷۱-۱۷۰-۷۸-۶۹-۴۸)

چون انسان اصل خورشیدی دارد، پس سنایی در ضمیر ناخودآگاه به سرشت خورشیدی انسان و طبیعت اشاره می‌کند.

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| ز آینه روی را هنر باشد    | گرچه پشتش پر از گهر باشد     |
| آینه گر چو پشت روی سیاه   | بودی کس نکردی ایچ نگاه       |
| ز آینه روی به بود خورشید  | پشت او خواه سیاه و خواه سپید |
| چون ترا از درون دل بنگاشت | آینه تو ز پیش دل برداشت      |

(سنایی، ۱۳۷۴: ۸۷)

در اساطیر ژاپنی نخستین آینه جهان «آینه‌ای است که آماتراسو خدای بانوی خورشید عکس خود را در آن دید از این رو امپراتوری ژاپن که خود را از نسل خدای بانوی خورشید می‌داند. آینه را به عنوان یکی از نشانه‌های سلطنتی خود در معبد آیه‌سه نگه می‌دارند، آینه یکی از دو شی مقدس مربوط به نشانه‌ها و علائم امپراطوری ژاپن است و در مراسم آیین شینتویسم به کار می‌رود و نشان دهنده روان شخص زنده و متوفی است.» (پیگوت، ۱۳۷۳: ۱۷)

در بندهشن نیز روان زنده و مرده در ارتباط با آینه است. «در تن پسین سوشیانس با فرشگردسازان (بازآرایی رستاخیز) با یاری هرمزد اجزای تن مردگان را فراهم می‌آورند و به هریک آیین و هویت او را می‌بخشند و مردم یکدیگر را بازمی‌شناسند در هزاره سوشیانس هرمزد استخوان را از زمین و خون را از آب و موی را از گیاه و جان را از باد خواهد، یکی را به دیگری آمیزد و آیینی که خود دارد به آن بدهد، جانوران نیز از تن، جان، روان، آیین و مینو به وجود آمده‌اند.» (بهار، ۱۳۹۰: ۱۷۸)

در نگرش سنایی بین آفتاب و نور و آینه علاوه بر رابطه اساطیری رابطه دیگر نیز هست، چرا که آینه واسطه‌ی دیدار نور محض خورشید است و وجودات عالم واسطه و آیه‌ی فهم حضرت حق است، همه‌چیز با نور خورشید به مشاهده می‌آید، اما خورشید را مستقیم نمی‌توان دید زیرا به هلاکت منجر می‌شود، بدین سبب آینه‌ای باید که در آن از صرافت و محض بودن نور کاسته و قابل رؤیت باشد، بدین تعبیر خورشید مثال وجود ذات الهی است و نور خورشید صفات حق و آینه دل انسان است. نسخه‌ای از آن چه در عالم است در انسان وجود دارد انسان و عالم که شئون حق هستند آینه و قرینه‌ی یکدیگرند.

دگری تـو چو آینه دگـرست      آینه از صورت تو بی خبر است  
آینه صورت از صفت دور است      کان پذیرای صورت از نور است  
نور خود ز آفتاب بزیـدست      عیب در آینه است و در دیدست  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸)

در خاور دور آینه دارای خواص جادویی بوده است و می‌توانسته ارواح پلید را دور سازد. «در مصر شخص می‌توانست آگاهی مختصری از همه دانشها بدست آورد و به درون خود بنگرد آینه می‌توانست ارواح خبیثه را هم در این جهان و هم در آن جهان از وی دور کند بنابراین آن را در کنار مردگان قرار می‌دادند.» (هال، ۱۳۸۳: ۴) ارتباط آینه و خدایان در آثار کهن نیز مشهود است. «نیمرخ منقوش از آفرودیت در مهرکده استی یافت شده که آینه‌ای به دست دارد.» (ورمارزن، ۱۳۷۲: ۱۷۳)

«رمز آینه از دیرباز در یویان باستان با عشق جسمانی و روحانی، عشق به عالم لاهوت و ملکوت ارتباط یافته است.» (ستاری، ۱۳۸۷: ۱۶)

آینه وسیله‌ای برای شناخت خرد و معرفت پروردگار بوده است، شاید به تعبیر یونانیان و مصریان عالم غیب در آینه جلوه‌گر می‌شده است و یا پرتوی از آن در آینه می‌افتاده است. پس آینه به نگرنده مجال می‌دهد، آنچه را که مستقیماً نمی‌تواند ببیند غیرمستقیم ببیند و به همین جهت معنایی رمزی می‌یابد. «افلوپین و پولس قدیس و قدیس اگوستن همه از آینه چنین معنای رمزی را مراد کرده‌اند امروز در غرب آینه اساساً وسیله خودشیفتگی است، یعنی در اندیشه آدم غربی آینه وسیله‌ای است که می‌توان خود را در آن نگریست پس خودبینی می‌آورد.» (همان: ۱۶)

در بهشت از بهر خودبینی نباشد آینه      آینه سیمین بر آن جا بود سیمای تو  
(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۷۰)

در تورات و آیین حضرت موسی (ع) آینه در داستان سلیمان و بلقیس به کار رفته، دو شخصیت واقعی و تاریخی که سیمای اسطوره‌ای یافته‌اند. چون قرار شد که بلقیس همسر سلیمان شود، دیوان از همسری آن دو به بیم افتادند. پس گفتند بنایی سازیم تا سلیمان عیب بلقیس را دریابد، پس خانه‌ای از آبگینه ساختند، بلقیس عیبی نداشت مگر به ساق پایش موی فراوان بودی. پس دیوان به سلیمان گفتند او بر پای موی دراز و زشت دارد و این نیکو نیست، سلیمان خواست که آن عیب را به چشم خویش ببیند، پس تختگاهی صدارش در صدارش از آبگینه ساختند، آن را بر آب استوار کردند، آن آینه چنان محکم درست شده بود که مردم بر سطح آن حرکت می‌کردند و سلیمان تخت بلقیس را که

توسط وزیرش به یک آن از سبا آورده بود، زیر آبگینه نهاد، چون بلقیس آمد، چشمش بر تخت افتاد گفتند: آیا تخت توست؟ بلقیس گفت: همان است. گفتند به نزد سلیمان شو. «چون آبگینه پدید شد، پنداشت که آب است، شلوار از ساق برکشید و ساقهایش برهنه شد. سلیمان ساقهایش بدید وخواست که کسی دیگر ببیند، گفت این آبگینه است نه آب و ساق بپوش، سلیمان مویی مشاهده نکرد.» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۵۷۵)

آب و آینه در این قصه رمزی است از امتحان دشواری برای بلقیس تازی‌کی و دانایی و دانش‌آورا بسنجد. پس امتحانات راز آموزند و این آزمونها در حکم موانعی بر سر راه وصال آسان یاب‌اند تا عاشق یا معشوق آرام، آرام پخته و با تجربه شوند، وصال در هر عشق که به افسانه و اساطیر می‌پیوندد بعد از رنجها و امتحانات بدست می‌آید. در ضمن بلقیس تصویر شبهه برانگیز تخت را در لحظه‌ای باز می‌یابد و شناسایی می‌کند و در آزمون خطای بعدی پیروز می‌شود و فریب ظاهر را نمی‌خورد و دید مضاعف خود را بروز می‌دهد و این امر مشخصه کسانی است که با سر و راز آشنا هستند. معهذا تصویر آبگینه پوش کاخ فریبنده است و آینه با آب، به منزله دمی است تا دل سلیمان و بلقیس در آن شکار یکدیگر شود، پس آینه و آب پژواک تمایل قلبی آندو به هم می‌شود، از وجهی دیگر بلقیس با ورود به کاخ سلیمان به کانون همه تصاویر پا می‌نهد و آینه‌ای نمونه و مثالی می‌یابد که آینه‌های دیگر همه بازتاب آن آینه مثالی‌اند. بلقیس رمزی از وجود سالکی است که می‌بایست آینه اصلی را می‌دید، آینه‌ای که همه تصاویر را منعکس می‌سازد. و شکوهی خیره‌کننده دارد. اشتیاق بلقیس، اشتیاق به کسی است که اصل و منشأ هر آرزویی است. این راهیابی به جهان حقیقی خویش (ملکوت، هویت) پیمودن راهی است که از مری به نامری یا غیبی می‌رسد. حق آینه تصویرسازی است که باید به آن نگریست تا تصویر آرزوی خود را در تصویر منبع آن آرزو مشاهده کرده، تقابل آب و آینه در شعر سنایی و تقارن با آب و آینه کاخ سلیمانی:

منزلی بر مثال آینه من  
تر و تابان بی‌آب و بی‌آتش  
قبله‌شان گشته روی آینه‌ای  
رنگش از جذبۀ امل بودی  
بی‌گمان پیشه خویشان بینی‌ست

دیدم از روشنی معاینه من  
اندرو صد هزار حورآوش  
از خبر نز سر معاینه‌ای  
که آبش از تابش عمل بودی  
آنکه را جای آینه چینی ست

هرکه را آینه یقین باشد      گرچه خودبین خدای بین باشد  
(سنایی، ۱۳۶۰: ۲۴۰)

سنایی این اسطوره را مثل رویا و عقاید و افکار مذهبی و یک تجربه روانی که اتفاق افتاده به زبان سمبولیک بیان می‌کند و هر دو داستان بلقیس و خودش را سمبولی از دنیای حقیقی می‌انگارد، عالمی که تجربیات روحانی در آن روی داده است، عالم مثال، عالمی که طبیعت روح را آشکار می‌کند، عالم مثالی که همان حافظه جمعی و حافظه شخصی است و تجربه فردسنایی در طول زندگی است که با بلقیس هم ذات پنداری می‌کند و سلوک او را نمونه‌ای برای تجارب روحانی خود قرار می‌دهد. بی‌شک آب اولین آینه بود که انسان خود را در آن مشاهده کرد و علاوه بر آن مایه حیات و رمز معرفت و فیض و روشنی است و آینه نیز نماد آگاهی و معرفت است و آگاهی حیات بخش جان است، پس هر دو، دو نماد معرفتی محسوب می‌شوند و رمزی از رسیدن به کمال، آب رفتن و رسیدن و آینه جلا و اشراق است، آینه نقص و عیب می‌نماید و آب کدورت می‌شوید و هر دو در پرتو نور روشنی که، سنایی اشاره دارد به تابش می‌آیند. پس نور و آب و آینه رمز وحدت هستند. آرامش آب رمز آیینگی است، آینه گویای خموش و نور حقیقی واحد و منعکس در آینه و آب، آب و نور و آینه، در آینه سر به هم می‌سایند و یافته‌های نو و تر و تازه و شگرف و شیرین بر جان رهرو می‌ریزند و سبب فرا روی‌های روانی و روحانی و پیش روی سالک شده که در آینه دل و جان سالک بازمی‌تابند و روی می‌نمایند و شناخت و شعور او را دیگرگون و روز افزون می‌سازند.

آینه روشنست راه شما      پرده آینه است آه شما  
(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۸۵)

آینه روشنی به دست خرد      کس در آن روی دم نیارد زد  
(همان: ۳۵۱)

آفت آینه آهست شما از سر عجز      پیش آن روی چو آینه چرا آه کنید  
(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۸۰)

آه و آینه از زوجهای شعری در ادبیات فارسی هستند، مثل ذره و آفتاب، اما آه دشمن آینه است و آن را تباه می‌کند و جلوه و جلای آن را می‌گیرد، آه، همان کدورت‌هایی است که با حسن روی آینه بی‌پروایی خواهد کرد. رمزهای سنایی پویایی ذهن را آفتابی می‌کند و تمام فعل و انفعالات ناخودآگاه را که در ژرفای ضمیر است به بیرون پرتاب می‌کند و علاوه بر مراتب زیباشناختی از لحاظ دینی ما را با تجربیاتی روبرو می‌کند که در جهت

معیارها و ارزشهای روح طراحی شده، نه حوزه عملکردهای جسمانی، تجربه‌ای که دینی است و واقعی است و رهایی بخش روان و قلب آدمی است و فرایند انسجام و یکپارچگی جان را شتاب می‌بخشد و توازن و تعادل روحی ایجاد می‌کند. «از دیدگاه من روانشناس فیض و تفضل الهی واقعیت دارد و این همان آرامش کامل روان و تعادل خلاق است که سرچشمه نیرو و کارمایه روحانی است» (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۶۶)

### ۳- نتیجه‌گیری

با جستجو در حدیقه و دیوان و سیرالعباد، جایگاه اسطوره‌ای و رمزین آینه کاویده شد، روند شکل‌گیری مضامین با توجه به نمونه‌های شعری بررسی گردیده و صف آینه با توجه به ویژگیهای زبان سنایی نشان داده شده در نتیجه مشخص گردید که آینه ریشه در باور و فرهنگ و تاریخ این مرز و بوم دارد و در ارتباطی تنگاتنگ با اسطوره و رمز است. آینه در سیری از زمان از اسطوره به معنایی نمادین راه پیدا کرده و در مضامین عرفانی جایگاه ویژه‌ای را اشتغال نموده است گاه آینه، شئون حق را نشان میدهد و گاه دل سالک می‌شود که انوار حقیقت آن دل را می‌نمایاند و گاه تجلی‌ها و ظهورات حضرت حق را منعکس می‌کند، تصویر در آینه رمزی از ورود در عوالم مختلف است و رمز ارتباط بین وجود ماهیت است، پس آینه وجهی از صاحب تصویر، یعنی همان قرینه و مجازی از صاحب تصویر است و تسلیم محض در برابر صاحب جمال، و در بُعدی دیگر عارف، آینه تمام نمای حقیقت است، پس آینه وسیله شناخت خود و حضرت حق می‌شود. بار معنایی و ظرفیت بی‌انتهای زبان عرفان سنایی سبب می‌شود که وی عناصر اسطوره‌ای در رمزی را در خدمت آموزش حقایق عرفانی و دینی و اخلاقی و اجتماعی به کار گیرد و قایق مکتب خود را با بهره‌گیری از ایماژهای آینه بیان کند، نگاه سنایی به جهان هستی نگاه لطیف و باورپذیر است دقایق این نگاه و آموزه‌های حاصل از آن که متأثر از ویژگیهای اسطوره‌ای و رمزین است در اشعار مشهود است، آینه وسیله‌ای است تا سنایی به واسطه آن و با پیروی از اصل و قواعد ارزشی و فرهنگی اغتشاش ذهنی سالک را زدوده و تجلی تعبیرات ایرانی را مفاخره کند و از ابعاد فرهنگی و انسانی در لایه‌های سطحی عبور نماید و سبب بیداری آدمی و تعلق وی به زیبایی شود.

### منابع

- ۱- ابن عربی. (۱۳۸۵). فصوص الحکم. ترجمه موحد. تهران: نشر کارنامه.
- ۲- استیور. دان - آر. (۱۳۸۰). فلسفه زبان دینی. ترجمه حسین نوروزی. تبریز: موسسه

تحقیقات علوم انسانی.

۳- بیگوت. ژولیت. (۱۳۷۳). اساطیر ژاپن. ترجمه باجلان فرخی. تهران: نشر اساطیر. بهار. مهرداد. (۱۳۶۹). فرنېغ دادگي، بندهشن. تهران: توس.

۴- بلعمی. ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی. تصحیح محمد تقی بهار. تهران: زوار.

۵- پورنامداریان. تقی. (۱۳۷۵). رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی. چاپ ج ۵. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۶- ستاری. جلال. (۱۳۸۹). مدخلی بر رمزشناسی عرفانی. تهران: نشر مرکز.

۷- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). رمز اندیشی و هنر قدسی. تهران: نشر مرکز.

۸- سنایی. (۱۳۶۲). دیوان سنایی، به اهتمام سید محمد تقی مدرس رضوی. تهران: کتابخانه سنایی.

۹- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). حذیقه الحقیقه. به اهتمام سید محمد تقی مدرس رضوی. چ ۳. تهران: دانشگاه تهران.

۱۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۰). سیرالعباد الی المعاد. به اهتمام سید محمد تقی

مدرس رضوی. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.

۱۱- عین القضاة همدانی. (۱۳۶۲). نامه‌های عین القضاة. ج ۱ و ۲. به اهتمام علی نقی

منزوی، عفیف عسیران. چاپ دوم. تهران: انتشارات منوچهری.

۱۲- غزالی. احمد. (۱۳۵۹). سوانح. تصحیح نصرالله پور جوادی. تهران: ناشر منوچهری

۱۳- هال. جیمز. (۱۳۸۳). فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، ترجمه رقیه

بهزادی. تهران: فرهنگ معاصر.

۱۴- ورمارزن. مارتن. (۱۳۷۲). آیین میترا. ترجمه نادر بزرگ زاده. تهران: نشر چشمه.

۱۵- یونگ. کارل گوستاو. (۱۳۸۶). انسان و سمبولهایش. ترجمه محمود سلطانیه.

تهران: جامی